

نوشته: حسینی حسنیار شغنائی

22 جنوری 2016



وقتیکه سخن از دین به میان بیاید بلادرنگ دو چیز را در ذهن انسان کنجکاو تداعی میکند، یکی مفهوم دین و دیگری تاریخ دین. تاریخ دین خیلی طولانی است. دستکم به درازای عمر بشر، مفهوم دین بر عکس تاریخ آن یک پدیده جدید است. اگر ما انسانهای اولیه را در نظر بگیریم بگونه دین دار بودند، یا اگر آنها را که در جنگلهای استرالیا، صحراهای افریقا و جنگلهای آمازون بدور از تمدن امروزی بسر میبردند مورد مطالعه قرار دهیم، در بین آنها نیز یک نمونه از دین و دینداری دیده میشود. معنای دین در بین اقوام اولیه با مفهوم امروزی دین در بین انسانهای متمدن فرق دارد. پیدایش و تحول ادیان خارج از بحث ماست، ولی خالی از مفاد هم نخواهد بود. گروه بزرگ از جامعه شناسان و اسنانشناسان معتقد اند که انسان اولیه بی دین بود. به مرور زمان گروههای اجتماعی بشری شکل گرفته و انسانها وارد دوران دیگری می شوند که به لحاظ دینی دوران پرستش قوای طبیعت یا جانداران خاصی است که بشر به آنها جنبه تقدس داده است. در مرحله سوم بشر به سوی روح پرستی رفته و اعتقاد یافته که عناصر قدرتمند و قابل پرستش چهره مادی نداشته، بلکه در قالب ارواح وجود دارد. در پایان این دوره چند خدایی شروع

میشود، خدایان متعدد وارد حیات انسانها میشوند. پس از آن اعتقاد به وجود خدای واحد و یگانه می یابد و ادیان توحیدی در جوامع بشری ظاهر می گردد. تعداد ادیان توحیدی یا یکتاپرست زیاد اند اما بشرشناسان و آنهاييکه ادیان را مطالعه کرده اند سه دین ابراهیمی ( یهودیت، مسیحیت و اسلام ) را ادیان توحیدی سامی و یا ابراهیمی میدانند. پیروان این ادیان دین را در واقع وارد مرحله جدید میکنند، برای دین مفهوم میدهند. دین را از زمین به آسمان میبرند و در عوض از آسمان کتاب می آورند. از خصوصیات مشترک این ادیان باور به یک خدای آسمانی است که آن خدا هر یک بار با بشر در تماس میشود گفتگو میکند و برای بندگان پیامبر میفرستد و کتاب نازل میکند. پیروان ادیان (سامی) با تمسک به کتابهای مقدس خود برای دین مفهوم فرازمینی قایل اند. اساسگذاران یا پیامبران این ادیان هرگز ادعای تقدس و برتری بر دیگران نداشته اند. ادیان سامی در اول با مفهوم امروزی وارد صحنه نشدند. یهودیت در اول منحیث یک دین تبارز نکرد. یهودیت به منزله دین بعداز خروج یهودیان از مصر و سالها بعداز مرگ موسی شکل گرفت. در یهودیت اولیه خبری از شریعت و امر و نهی که منشا الهی داشته باشد نبود. سالها بعداز مرگ موسی برای یهودیت شریعت ساخته شد. حین همین کار در اسلام و مسیحیت با تفاوتهای نه چندان زیاد تکرار شد. مسیحیت را در اول یک شعبه یا فرقه ی از یهودیت می پنداشتند و عیسی را یک یهودی اصلاحگر میدانستند. حضرت محمد(ص) نیز در اول ادعای پیامبری نکرد، خود را پیرو دین حنیف ( دین ابراهیم )میخواند. پیروان ادیان بعدا تمام قوانین ساخته شده دست بشر را قدسی و الهی و برگرفته از کتاب مقدس محسوب میدارند. فقها و محدثان قدرت در دست میگیرند، متون مقدس را بگونه که خودشان میخواهند تفسیر و ترجمه میکنند .

یهودیت نخستین دین بود که تئوری آفرینش را بوجود آورد. تئوری آفرینش یهودیت متکی بر این بود: " خدا همه چیز را خلق نمود و هم چنان همه چیز را اداره می‌کند. تنها یک خدا وجود دارد که در همه چیز کامل است. خدا بدن ندارد و شبیه هیچ چیزی در این دنیا نیست. خدا همیشه بوده و همیشه خواهد بود. انسان‌ها باید تنها برای خدا عبادت کنند". قبل از یهودیت این نظریه وجود نداشت .

قبل ازین فلاسفه و نظریه پردازان یونان در مورد آفرینش نظریه دیگری داشتند. در ادیان سامی خدا قصد آفرینش میکند و همه چیز را می آفریند. اگر این نظریه را با آرا و افکار فلاسفه یونان باستان مقایسه کنیم تصویر دیگری بدست میدهد. فلوطین میگفت: " واحد برتر از همه چیز است، سرشار است، تحمل بر خود بودن را ندارد، لبریز میشود و در فرجام سرازیر میشود که از فیوضات او دیگر اشیا زاده میشوند." این واحد هر چه که خواسته باشیم و بنامیم قصد آفرینش را ندارد، بدون خواست و اراده خودش چیزها از وی زاده میشوند .

در ادیان سامی خدا سخنگو است، و با بندگانش با هرکسی که بخواهد رابطه برقرار میکند و حرف میزند. سخن خدا بعدا بصورت متون در می آید، مقدس میشود. متن مقدس در بین مسلمانان به یک کتاب جامع در بردارنده تمام مفاهیم میشود که در جامعه اسلامی آن را منحیث قانون (الهی) قبول میکنند. قانون و دین دو مفهوم تاریخی اند و دارای سابقه طولانی اند. شاه خود را دارای فره ایزدی و نماینده خدا بر روی زمین و همچنان شارع مقدس میدانست. قانون که ممثل قدرت شاه بود، مثل خدا جاودان پنداشته میشد .

مفهوم دین در کتب مقدس و بخصوص در قرآن روشن نیست؛ از دین در قرآن به معانی مختلف یاد شده است. در دائرت المعارف طهور در ذیل دین آمده است که از واژه دین در قرآن 86 مرتبه در موارد گوناگون و با معانی مختلف یاد شده است .

- 1- مکافات و مجازات. (حمد /4). (ماعون/1). (شعراء 82). (مطففین /11). ( معارج / 26). ( مدثر / 46). و چند آیه دیگر. . .
- 2- تسلیم و انقیاد. ( آل عمران 19). ( بقره 132). (آل عمران 83). (آل عمران / 85). و آیات دیگر.
- 3- توحید و یگانه پرستی. ( زمر / 3). ( زمر / 14 – 15). (بقره /193). (انفال / 39) .
- 4- معارف و احکام الهی. (توبه / 122). (حج / 78). (نور / 2) .
- 5- حقوق اجتماعی اسلام. (توبه / 11). ( احزاب / 5) .
- 6- دستور العمل. ( یوسف /76) .
- 7- دیگر پرستی. (کافرون /6) .
- 8- آیین اسلام. (ماوده / 3) .

می بینیم که دین در قرآن دارای مفاهیم مختلف است، در موارد مختلف بکار برده شده است. ملاحا و فقها این آیات را بگونه ی تفسیر و تعبیر میکنند که منافع خود را نیز در نظر میگیرند. اسلام در زمان و مکانی تولد یافت که با زمان و مکان یهودیت و مسیحیت متفاوت بود. مکه که زادگاه حضرت محمد(ص) و دینش بود، محل تجمع ادیان مختلف بود. حد اقل پیروان سه دین یکتا پرست ( دین حنیف یا دین ابراهیم، دین یهود و دین مسیح) در مکه حضور داشتند. محمد(ص) نیز در اوایل خود را پیرو دین حنیف ( دین ابراهیم) میخواند. محمد (ص) هرگز اذعان نکرد که

دین نو آورده است. فقط قصد داشت که جامعه را از شرک و بت پرستی نجات دهد. ازین سبب بود که در اوایل با جامعه کتاب ( اهل کتاب) نیز مجادله نمیکرد. تا آمدن محمد(ص) مکه فاقد تمرکز سیاسی و دینی بود. نبود تمرکز دینی و سیاسی ناشی از آن بود مکه پادشاه نداشت. نداشتن پادشاه سبب شد که مکه دارای دین رسمی هم نبود، هیچ یک از ادیان و باورها از رسمیت برخوردار نبودند، ولی آزادی ادیان و باورها و پرستش خدایان گوناگون وجود داشت. مردم باورهای یکدیگر را ارج می گذاشتند و تحمل میکردند. با آمدن اسلام حکومت بوجود آمد. در جایی که حکومت است، در آنجا قانون و قدرت است. قدرت و قانون سبب شد که جای آن محیط باز و فضای روشن همدیگر فهمی را جامعه تاریک، تک اندیش و متعصب گرفت .

حضرت محمد(ص) در برابر اهل کتاب از یک استراتژی دوگانه استفاده میکرد. از یک سو خود را ادامه دهنده راه موسی و عیسی میخواند. سوره عنکبوت آیه 46. میخوانیم: ( و با اهل کتاب جز به صورت نیکوتر مجادله نکنید، مگر افرادی از ایشان که ظلم کرده باشند، و به ایشان بگویید ما به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما تسلیم او هستیم .) از سوی دیگر محمد(ص) ادعا میکند که ادیان قبلی منسوخ شده اند، و بجای آنها دین نو آمده است. اسلام به عنوان آخرین دین و باطل کننده تمام ادیان تعریف گردید. برخورد عیسی که بعداز موسی آمده بود در برابر دین یهود با طرز دید محمد(ص)(ص) متفاوت بود. عیسی هیچگاه ادیان قبل از خود را منسوخ اعلان نکرد. عیسی خود را یک اصلاحگر میخواند. هیچگاه ادعای داشتن ارتباط با خدا را هم نداشت. فقط میگفت که ما همه فرزندان پدر آسمانی هستیم. محمد(ص) در

ضمن ادعا میکند که تورات و انجیل که هر دو کتب آسمانی اند، تحریف شده هستند و مورد دستبرد قرار گرفته اند. این هم از ابداعات محمد(ص) است که انجیل را کتاب آسمانی میداند. مسیحیان هیچگاه ادعا ندارند که انجیل کتاب آسمانی است. آنها باور دارند که انجیل مجموعه سخنان و کارهای عیسی مسیح است، که بعدها توسط چهار نفر ( یوحنا، لوقا، متا و مرقوس) نوشته شده است.

در قرآن آمده است که خدای محمد همان خدایی است که موسی و عیسی او را می پرستیدند. اگر الهیات اسلام را با الهیات یهودیت و مسیحیت مقایسه کنیم در می یابیم که خدای این سه دین یکی نیست. یهوه خدای یهود فقط با یک قوم خاص که عبارت از بنی اسرائیل است سر و کار دارد. یهوه خدای خاص یک قوم است. یعقوب پیامبر یهود با خدای خود کشتی میگیرد و حتی بر وی غلبه میکند. و از وی بزور برکت میگیرد. ( کتاب مقدس، پیدایش. باب. 32. آیات 24 – 29 ). در یهودیت حتی مسئله میتافزیک مطرح نیست. در یهودیت از بهشت و دوزخ، حور و غلمان و جویهای شیر و عسل و درختانی که مرغهای بریان بر آن آویزان باشند و یا خوبروییانی که هر صبح باکره باشند خبری نیست. هرچه که است همین عالم است و بس، و این نعمتها را خدا برای قوم یهود ارزانی داشته است.

در مسیحیت تصویر دیگری از خدا را می بینیم، که موضوع تثلیث است. یکی از محوریترین آموزه‌ها کلیسا تثلیث است که به یکی از مهمترین موضوعات الهیات نیز بدل شده است. تثلیث بنابر الهیات مسیحی به این معناست که خدا در عین حال که واحد است، به صورت سه شخص وجود دارد؛ یعنی پدر، پسر و روح القدس. این شخصیت‌ها در عین حال چنان ماهیتی دارند که می‌توانند با یکدیگر وارد رابطه

شخصی شده و گفتگو کنند. در مسیحیت عیسی تجسد جسمانی خدا شناخته شده، همانطور که در اسلام قرآن تجسد کلامی خدا پنداشته میشود .

در قرآن نیز به مناسبت‌های گوناگون از عیسی بن مریم به کلمه خدا تعبیر شده‌است: " ان الله يبشرك بكلمه منه اسمه المسيح عيسى بن مريم....." خداوند بشارت می‌دهد تو را به کلمه‌ای از خویش، اسم او مسیح عیسی پسر مریم است. ( آل عمران / 45 ) .

"ان الله يبشرك بيحيى مصدقا بكلمه من الله". خداوند بشارت می‌دهد تو را به یحیی که تصدیق کننده عیسی است. ( عمران / 45 ) .

"انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله و كلمته" همانا مسیح عیسی پسر مریم پیامبر خدا و کلمه اوست. ( نساء / 171 ) .

در مسیحیت خدا پدر آسمانی است. انسانها همه فرزندان همین پدر اند. محبت خدا نسبت به انسان مانند محبت یک پدر به فرزندانش میباشد. مهر پدری اجازه نمیدهد که پدر فرزندان خود را یکی بر دیگری برتری قایل شود، خود را مسئول میداند تا از همه یکسان مواظبت کند .

شناختی که از خدای مسلمانان داریم با خدای یهودیان و مسیحیان متفاوت است. نام خدای ، محمد " الله " است، و مسلمانان الله را تنها خدای عالم می‌دانند. الله نیز از ابداعات محمد(ص) نیست، بلکه قبل از اسلام نیز در عربستان شناخته شده بود، و اعراب بت پرست نیز از الله به مفهوم خالق کل و یا خدای خدایان استفاده میکردند. قبل از اسلام الله خدای یکتا نبود، بلکه یاران و همراهان و پسران و دخترانی داشت. این مفاهیم با ظهور اسلام به شدت مردود شناخته شد. در اسلام، الله نام

برتر خداوند است؛ باور مسلمانان این است که تمامی نام‌های دیگر الهی به این نام اشاره می‌کنند. الله یکتاست، تنها خدا بوده، و خالق توانای جهان می‌باشد. الله خدایی بود که در بین تمام اعراب حتی مسیحیان شناخته شده بود. و اعراب مسیحی نیز جزء کلمه الله واژه دیگری برای خدا ندارند، و از آن استفاده میکنند .

چنانکه در بالا تذکر یافت که مکه قبل از اسلام مرکز ادیان و باورهای گوناگون بود. برخی از ادیان بت‌های خود را می‌پرستیدند و یهودیان و مسیحیان که یکتاپرست بودند با داشتن کتابهای مقدس خود بر دیگران فضل فروشی میکردند. این‌هاییکه که خود را پیروان دین حنیف (ابراهیم) میدانستند و کتاب نداشتند، در برابر یهودیان و مسیحیان احساس کمی و حقارت میکردند. اینها برین باور بودند که روزی بر شخصی از میان آنها نیز وحی نازل خواهد شد. مسئله وحی برای اعراب کاملاً روشن بود و به آن باور داشتند. اعراب بر این باور بودند که وحی از طرف الله بر شخص صالح نازل میشود، و بین الله و شخص رابطه برقرار میشود. در ضمن باور دیگری نیز حکمفرما بود، آنها باور داشتند ، هستند کسانی که با " جن " رابطه برقرار میکنند و جن برای آنها فنون شعر را می‌آموزد. برای این بود که محمد(ص) را در اوایل مجنون میخواندند. مجنون نه به مفهوم دیوانه بلکه به مفهوم آنکه وی با جن رابطه دارد، و از جن الهام میگیرد. باور دیگر این هم بود و ان اینکه کاهنان و شعبده بازان را ششیطان پرست میدانستند، کسانی که با شیطان رابطه دارند کهانت را از شیطان فرا میگیرند .

چنانچه تذکر یافت اعراب منتظر وحی بودند اما نمیدانستند که کی و برای چه کسی نازل میشود. زمانیکه حضرت محمد(ص) میگفت برایش وحی آمده برای آنها بی مفهوم نبود، میدانستند منظورش چیست. منظور محمد(ص) پر واضح بود ولی



غرور شیوخ اجازه نمیداد قبول کننده یک پسر یتیم و شتربان با الله رابطه دارد و برایش وحی می آید. اعراب باور داشتند فقط افراد مملک و باسواد و جنگ آوران میتوانند با الله رابطه برقرار کنند نه یک یتیم. با اتکا بر همین بارو رایج محمد(ص) نیز انتظار وحی را نداشت. محمد(ص) انتظار نداشت که وی کسی باشد که از سوی الله به وی وحی بیاید؛ وقتیکه برایش وحی آمد وحشت زده شده بود. محمد(ص) از سوی الله مامور به دعوت مردم شد. این آیه فرو فرستاده می شود: " پس آنچه را بدان مأموری، آشکار کن و از مشرکان روی برتاب که ما شر ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. " (حجر 94). حضرت محمد(ص) در مکه کار دعوت خود را پس از نزول آیه فوق بصورت علنی شروع میکند. محمد(ص) ابتدا کار دعوت را در بین قبیله خود آغاز کرد، زمانی که از پشتیبانی ابوطالب عموی خویش مطمئن شد، نخست علیه بت پرستان ایستاد و هنوز با یکتاپرستان کاری نداشت. در مکه مرکز ادیان و باورهای مختلف دینی بود موفقیت چندانی نصیبش نشد. آغاز مخالفت سران قریش علیه محمد(ص) به زمانی بر میگردد، که او بواسطه آیه هایی نیاکان بت پرست اهل مکه و پرستش بت ها را محکوم نمود. اهل مکه زیاده روی محمد(ص) در توهین بتهای خود را تحمل نکرده، باب خصومت و دشمنی را باز نمودند. بنی هاشم خانواده محمد(ص) نیز نتوانستند که سد راه قریشی ها شوند. پیامبر اسلام بعد از سیزده سال تبلیغ و دعوت در مکه ناگزیر وارد یثرب (مدینه) شد. یثرب در آتش جنگ میسوخت. بیشتر از صدسال بود که اعراب و یهودیان می جنگیدند، هرج و مرج و نا آرامی مردم یثرب را به نابودی تهدید میکرد. درگیری و جنگهای طولانی فرصت مناسب بدست محمد(ص) داد تا دین نو را در بین مردم تبلیغ نماید و مردم خسته از جنگ بوی ایمان آورند. نقشه ای که محمد(ص) برای تشکیل نمودن " امت " یا دولت

اسلامی در سر می پروراند عملی شد. محمد(ص)جامعه ی را بنام امت با ساختار اجتماعی و سیاسی جدید بنیان نهاد. برای امت قانون و مقررات را تهیه نمود. نم این قانون را نهادند " میثاق مدینه". این میثاق در واقع سندی سیاسی بود که حقوق مسلمانان را تعریف و مشخص میکرد. میثاق مدینه مسلمانان و یهودیان را علیه بت پرستان و سایر دیگر اندیشان متحد میکرد. میثاق مدینه اعلان جنگ علیه آنهایی بود که اسلام را قبول نداشتند. به هر اندازه ای که بر قدرت سیاسی مسلمانان افزوده میشد به همان اندازه عرصه زندگی بر دیگران تنگتر میشد. دیری نگذشت که میانه مسلمانان با یهودیان نیز برهم خورد. تمام ادیان قبل از اسلام منسوخ شدند. تعلیمات ادیان دیگر حتی آنهاییکه محمد(ص) خود آنها را اهل کتاب میخواند باطل شد. الله یگانه خدای قابل پرستش و قرآن کلام الله است که بر آخرین فرستاده اش نازل شده است. مسئله " رب " و " عبد" زاده شد .

انسان در نقش فرمانبردار و الله در نقش فرمانده بوجود آمد. در اول خدا به عنوان قادر مطلق و بعد هم نماینده اش که ممثل قدرت و اراده اوست ظاهر میشود. در اول محمد(ص) بعد خلفا و بعد هم شاهان و سلاطین هر یک خود را نماد قدرت الله و حتی سایه خدا حقنه نمودند. آنهاییکه خود را نمایندگان خدا بر روی زمین میخواندند، چنان قدرت و عظمتی را برای خود قایل شدند که حین قدرت خدا .

الله قادر مطلق است، انسان مرعوب خداست. انسان که عبد است باید همواره خدا ترس باشد. خدا حاکم و مالک است، " مالک الملک . . . و مالک یومالدین . . . مالک زمین و آسمان . . . مالک خیر و شر است. الله مالک و صاحب همه چیز است حتی درآمد دولت نیز مال خدا است و به خدا تعلق دارد. مال و ملک و جان انسان مربوط به خداست. الله میتواند بشریت را نابود کند. الله میگوید " من قوم لوط

و ثمود را نسبت گناهانشان نابود کردم، سرزمین آنها را از بین بردم. آدم و حوا را از بهشت برون کردم، شیطان را راندم، دنیا را طوفانی کردم تمام زنده جانها را نابود کردم، یونس را به کام نهنگ فرستادم، ایوب را دردهای گوناگون مبتلا کردم، فرعون را در رود نیل غرق کردم . . .). خدا با اینکه قادر مطلق است اعمال زور میکند. از قدرت خود سائقه سوء میکند. سوء استفاده شاهان و سلاطین از قدرت که خود را نماینده خدا بروی زمین میدانند ناشی از همین قدرت مطلقه خدا میشود.

حاکمان حکومت‌های دینی بلا استثنا خود را نمایندگان خدا میدانند. این طرز تفکر ریشه طولانی در تاریخ دارد. این را مسلمانان ابداع نکردند. در خاور میانه و مصر و حتی ایران شاهان مشروعیت خود را از خدا می‌گرفتند نه از مردم، خود را فرستادگان خدا میدانستند.

اسکندر مقدونی که پسر فلپ بود، و بعد از پدرش صاحب تخت و تاج شد. اسکندر زمانی که وارد مصر شد و با فرهنگ مصریان آشنا شد فوری خود را پسر خدا خواند و از فرزندی فلپ انکار کرد. برای آنکه میخواست با توسل به این نیرنگ مشروعیت خود را بر مردم بقبولاند. فراعنه هم خود را فرزندان خدا میخواندند. " هامون " که خدای مصریان بود تمام فرمانروایان خود را فرزندان هامون میدانستند. اخناتون که بانی و مروج یکتاپرستی در مصر محسوب میشود، و چندین خدایی را ملغا ساخت و خود را فرستاده " تون " ( خورشید ) لقب داده بود نیز مدعی بود که او فره ایزدی دارد و فرستاده خورشید است. او فره را از خورشید میگیرد و از طریق وی به نفرتیتی میرسد، و در فرزندان آنها محفوظ است.

همچنان شاهان ساسانی نیز با همین باور بودند. که شاه دارای فره ایزدی است. شاه از اهورامزدا فره را میگیرد و این فره است که او را حاکمیت و اقتدار میدهد. در تصویر زیر می بینیم که اردشیر بابکان ساسانی و اهورامزدا سوار بر اسب در برابر یکدیگر، جسد اردوان و اهریمن زیر سم اسبان اردشیر و اهورامزدا و اردشیر در حال ستاندن حلقه حاکمیت از اهورامزدا است.



این تئوری دارای تاریخ طولانی است، که دیرتر در اسلام نیز رخنه کرده است. السلطان ضل الله فی الارض. سلطان یا شاه یا حاکم سایه خداست بر روی زمین. از همینجاست که مطلق العنانی و دکتاتوری رقم زده میشود.